



پیغام عشق

قسمت هزار و دوم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۳۸ گنج حضور، بخش دوم

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۱۸

چشمِ حسِ افسرد بر نقشِ مَمَرِّ

تُشِ مَمَرِّ می‌بینی و او مُسْتَقَرِّ

*مَمَرِّ: گذرگاه، مجری، محلّ عبور

*مُسْتَقَرِّ: محلّ قرار گرفتن، استوار، برقرار

چشمِ حسّی من‌ذهنی به نقشِ فکریایی که در این لحظه از ذهن می‌گذرد توجه کرده و با جدی گرفتن افکار و واکنش نشان دادن به آن‌ها افسرده و منجمد می‌شود. تو فقط فکرها را می‌بینی، با آن‌ها یکی شده و در ذهن حرکت می‌کنی، درحالی‌که زندگی در این لحظه مستقر است و تو به منبع و بستری که فکرها از آن برمی‌خیزد توجه نکرده و با آن یکی نمی‌شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۱۹

این دویی اوصافِ دیدِ اَحْوَلِ است

وَرَنهِ اوّلِ اَخِرِ، اَخِرِ اوّلِ است

*اَحْوَلِ: لوچ، دوبین

این دیدن براساس فکریهای گذرا و اقل از خصوصیات من‌ذهنی ست و باعث دوبینی می‌شود؛ [ما با من‌ذهنی دیگران را به صورت من‌ذهنی می‌بینیم و یک خدای توهمی هم می‌سازیم و او را می‌پرستیم. درحالی‌که در این لحظه خداوند ثابت و مستقر است و ما نیز از جنس او هستیم. اول و آخر یکی ست، به این معنی که انسان اول از جنس خدا بوده بعد از خروج از من‌ذهنی نیز از جنس خداست.



قرآن کریم، سوره حدید (۵۷)، آیه ۳

«هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ...»

«اوست اول و آخر...» [یعنی انسان از جنس هشیاری ست ولی در بافت ذهنی گیر افتاده است].

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۰

هی ز چه معلوم گردد این؟ ز بعث

بعث را جو، کم کن اندر بعث بحث

این مطلب چگونه روشن می‌شود؟ از رستاخیز و زنده شدن به خدا. رستاخیز را جست‌وجو کن یعنی فضا را بگشا، مرکزت را عدم کن، به او زنده و از من ذهنی‌ات جدا شو و بگذار قیامت بشود. با سبب‌سازی و ابزارهای من ذهنی راجع به رستاخیز و چگونگی زنده شدن به خداوند بحث و جدل نکن.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۱

شرطِ روزِ بعث، اولِ مُردن است

زآنکه بعث از مُرده زنده کردن است

نخستین شرط رستاخیز، مُردن نسبت به من ذهنی است، به عبارت دیگر رستاخیز تدریجی کوچک کردن من ذهنی است. چراکه بعث، زنده کردن مُرده من ذهنی به حضور است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۲

جمله عالم زین غلط کردند راه

کز عَدَم ترسند و، آن آمد پناه



همهٔ انسان‌ها به این علت راه را گم کرده‌اند که از فضاگشایی و عدم کردن مرکزشان می‌ترسند، در حالی که تنها پناهشان مرکز عدم است که آن‌ها را مجدداً از جنس خداوند می‌کند و در معرض نسیم جان‌بخش قضا و کن‌فکان قرار می‌دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۳

از کجا جوییم علم؟ از ترکِ علم

از کجا جوییم سلیم؟ از ترکِ سلیم

*سلیم: صلح، آشتی

علم واقعی را از کجا جست‌وجو کنیم؟ از فضای گشوده‌شده و ترکِ علم و سبب‌سازی من‌ذهنی. صلح و آرامش را از کجا جست‌وجو کنیم؟ از ترکِ آرامشِ ذهنی.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۴

از کجا جوییم هست؟ از ترکِ هست

از کجا جوییم سیب؟ از ترکِ دست

هستی و حس وجود را از کجا جست‌وجو کنیم؟ از ترکِ هستی من‌ذهنی، از ترکِ پریدن از فکری به فکر دیگر، از ترکِ تلائید مردم و ترکِ برتری نسبت به دیگران. سیب که در این جا نماد برکات زندگی، عشق، آرامش و... است را از کجا جست‌وجو کنیم؟ از ترکِ دست و ابزارهای من‌ذهنی، یعنی ما با سبب‌سازی ذهن دنبال عشق نرویم چراکه تنها با فضاگشایی می‌توانیم به خداوند برسیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۵

هم تو تانی کرد یا نعم‌المعین

دیدهٔ معدوم‌بین را هست‌بین

*نِعْمَ الْمُعِين: یاورِ نیکو

خداوندا، ای بهترین یاور، فقط تو می توانی چشم «معدوم بین» و هیچ بین من ذهنی ما را، «هست بین» و خدایین فرمایی و عینک های همانیدگی را از جلوی چشمانمان برداری.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۶

دیده یی کو از عدم آمد پدید

ذات هستی را همه معدوم دید

*معدوم: نیست شده، نیست و نابود

دیده ای که از هم هویت شدگی ها به وجود می آید، همه چیز از جمله ذات خدا را معدوم و هیچ می بیند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۶۱

ز اندرونم صد خموش خوش نفس

دست بر لب می زند یعنی که بس

*خوش نفس: آنکه دم و نفس او مبارک است؛ خیر خواه، خوش طینت، شیرین کلام.

زیرا از درونم زندگی خوش نفس دست بر لب می گذارد که دیگر بس است. خاموش باش و با ذهنت حرف نزن.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۶۲

خامشی بحرست و، گفتن همچو جو

بحر می جوید تو را، جو را مجو



فضاگشایی و خاموش بودن نسبت به ذهن مانند دریاست و سخن گفتن با من ذهنی مانند جوی آب. دریا تو را می جوید بنابراین تو فضا را بگشا و به دریای زندگی وصل شو و جوی من ذهنی را جست و جو نکن.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۶۳

از اشارت‌های دریا سر متاب

ختم کن، وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ

*وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ: به راستی که خداوند به راستی و درستی داناتر است

فضا را بگشا، آرام باش و از پیغام‌های زندگی که از درونت می‌آید سرپیچی مکن. من ذهنی را تمام کن و خاموش باش چراکه «خداوند به راستی و درستی داناتر است.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۶۴

همچنین پیوسته کرد آن بی ادب

پیش پیغمبر سخن ز آن سردلب

خلاصه آن جوان بی ادب در حضور پیامبر با من ذهنی‌اش پیوسته سخنان بیهوده می‌گفت. [درست مثل ما که در پیشگاه خداوند مرتب با من ذهنی‌مان حرف می‌زنیم، به خداوند گوش نکرده و ساکت نمی‌شویم.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۶۵

دست می‌دادش سخن، او بی‌خبر

که خبر هرزه بود پیش نظر

*دست دادن: حاصل شدن، میسر گشتن



آن بی ادب مرتب با من ذهنی‌اش سخن می‌گفت و خبر نداشت که سخن و خبر من ذهنی که براساس سبب‌سازی و همانیدگی‌هاست در مقابل بینش فضای گشوده‌شده و هشیاری نظر هیچ ارزشی ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۶۶

این خبرها از نظر خود نایب است

بهر حاضر نیست، بهر غایب است

خبرها در واقع جانشینی برای دیدن رویدادهاست و برای حاضران نقل نمی‌شود بلکه برای غایبانیست که شاهد رویداد نبوده‌اند. [هر خبری که با من ذهنی گفته می‌شود بیانگر وجود هشیاری دیگری به نام نظر است و به درد کسی می‌خورد که در این لحظه به زندگی زنده نیست، اگر انسان فضا را باز کند به خبرهای من ذهنی نیازی ندارد. اگر شما در خبرهای ذهنی هستید و براساس همانیدگی‌ها حرف می‌زنید، در واقع به زندگی زنده نیستید، فقط می‌گویید یک زندگی وجود دارد و فعلاً از آن غایب هستید.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۶۷

هر که او اندر نظر موصول شد

این خبرها پیش او معزول شد

*معزول: عزل شده

هر کسی فضا را باز کند، به خداوند وصل شود و با دید نظر ببیند خبرهای من ذهنی در پیش او از اعتبار می‌افتد و آن‌ها را دور می‌اندازد.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۶۸

چونکه با معشوق گشتی همنشین

دفع کن دلالگان را بعد از این

برای مثال، همین که تو به معشوق خود رسیدی و با او همنشین گشتی دیگر به واسطه‌ها نیاز نداری و طبعاً آن‌ها را باید کنار بگذاری. [وقتی انسان به خدا زنده می‌شود دیگر به من‌ذهنی و حرف‌هایش نیازی ندارد].

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۶۹

هر که از طفلی گذشت و مرد شد

نامه و دلاله بر وی سرد شد

مثال دیگر، هرکس از مرحلهٔ کودکی بگذرد و مرد شود، نامه و واسطه در نظر او از اعتبار می‌افتد. [وقتی ما به خدا زنده می‌شویم دیگر این دلاله ذهن به درد نمی‌خورد و ما مستقیم به خدا وصل هستیم. در قدیم رسم بر این بود که گاه دختر بچه‌ای را به عقد و نکاح پسر بچه‌ای درمی‌آوردند و آن دختر را تا سن ازدواج پسر از او نهان می‌داشتند و پسر نمی‌توانست دختر را ملاقات کند. بلکه واسطه‌ای میان آن دو رفت و آمد می‌کرد و نامه و پیغام آن‌ها را می‌رسانید. و چون وقت ازدواج فرا می‌رسید نامه و واسطه خودبه‌خود کنار می‌رفت].

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۰

نامه خواند از پی تعلیم را

حرف گوید از پی تفهیم را

عارفان و بزرگان برای تعلیم و ارشاد شاگردان حرف می‌زنند و برای تفهیم آن‌ها نکات مختلف را بیان می‌کنند. [به‌عنوان مثال حرف‌هایی که در برنامه گنج حضور گفته می‌شود برای تعلیم و تفهیم است و به تنهایی برای زنده شدن به خدا کافی



نمی‌باشد. ما باید فضا را باز کنیم و عملاً به خداوند زنده شویم و درک کنیم هرچه که ذهن نشان می‌دهد دلاله است و باید دور انداخته شود.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۱

پیش بینایان خبر گفتن خطاست

کأن دلیل غفلت و نقصان ماست

پیش بینایانی چون مولانا و قرین اصلی، خداوند، با من ذهنی حرف زدن خطاست. چراکه بینا و دانای اصلی زندگی ست و این تندتند حرف زدن دلیل بر ناآگاهی، غفلت و نقص من ذهنی ماست.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۲

پیش بینا، شد خموشی نفع تو

بهر این آمد خطاب انصتوا

ساکت کردن ذهن و خاموش ماندن در پیشگاه خداوند و انسان‌های زنده شده به خدا به نفع توست. به همین دلیل فرمان «خاموش باشید» آمده است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۳

گر بفرماید بگو، بر گوی خوش

لیک اندک گو، دراز اندر مکش

اگر فضا را باز کردی و زندگی گفت: «حرف بزن و خودت را بیان کن.» تو خوب و گزیده و اندک بگو. نه این که با گفتن زیاد دوباره من ذهنی را بسازی و براساس سبب‌سازی من ذهنی سخن بگویی.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۴

ور بفرماید که اندر گش دراز

همچنین شرمین بگو، با امر ساز

*شرمین: شرمناک، باحیا

*با امر ساز: از دستور اطاعت کن

و اگر بفرماید که به تفصیل سخن بگو و خودت را بیان کن، تو امرش را اطاعت کن و با حالت شرم و حیا، با فضاگشایی و اقرار به ندانستن در من ذهنی حرف بزن.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۱

رحمت اندر رحمت آمد تا به سر

بر یکی رحمت فرو ما ای پسر

لحظه به لحظه با فضاگشایی و عدم کردن مرکز، کمک و رحمت بیکران ایزدی وجودت را فرا می گیرد. پس ای پسر، با اندک رحمت و بخشش خداوند قانع نشو و دست از فضاگشایی بردار چراکه حضرت حق سراپا رحمت است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۹

لیک من آن ننگرم، رحمت کنم

رحمتم پُرتست، بر رحمت تنم

[مولانا از زبان خدا به انسان می گوید:] من به بازگشت تو به من ذهنی و به اشتباه تو نگاه نمی کنم، بلکه رحمت ایزدی که پیوسته و پُر و کامل است را بر جانت می ریزم و به تو کمک می کنم تا به بی نهایت من زنده شوی.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۶۰

ننگرم عهدِ بدت، بدهم عطا

از گرم، این دم چو می خوانی مرا

من به بدعهدی و سست ایمانی ات نگاه نمی کنم که پیمان الست را فراموش کردی و یادت رفت از جنس من هستی و به من ذهنی چسبیدی، بلکه در این لحظه چون با فضاگشایی مرا یاد می کنی از روی گرم و بخشش بیکرانم تو را مورد عنایت و لطف قرار می دهم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۶۱

ای بسا دولت که آید گاه گاه

پیش بی دولت، بگردد او ز راه

چه بسا هر لحظه خداوند با برکاتش به انسان رو کند، اما او به علت مشغول بودن در سبب سازی ذهنی و خواستن زندگی از همانیدگی ها خدا را دفع کرده و به سوی بدبختی برگردد. او فضا را می بندد و کمک خداوند را رد می کند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۶۲

ای بسا معشوق کآید ناشناخت

پیش بدبختی، نداند عشق باخت

و چه بسا معشوق، خداوند، پیش عاشق نگون بخت می آید اما او با من ذهنی اش نمی تواند زندگی را بشناسد و با فضاگشایی با او عشق بازی کند.



تنظیم کننده متن: بهار

گوینده: بهار

منابع: برنامه ۹۳۸ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان

خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۳۸ گنج حضور، بخش سوم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۴۷

چون نپرسی، زودتر کشف شود

مرغ صبر از جمله پَران تر بود

اگر سؤال نکنی، گنج حضور و وصل شدن به خدا را زودتر کشف خواهی کرد. اگر فضا را بگشایی و صبر کنی پرنده صبر از همه پرنده‌گانِ دیگر تیزتر پرواز می‌کند و تو را زودتر به مقصود می‌رساند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۴۸

ور بپرسی دیرتر حاصل شود

سهل از بی صبریت مشکل شود

اما اگر سؤال کنی و به سبب‌سازی در ذهن مشغول شوی، دیرتر از فضای ذهن خارج می‌شوی. و این کار آسان یعنی رفتن به فضای یکتایی، از بی صبری تو سخت و مشکل خواهد شد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

تا کنی مر غیر را حَبْر و سَنی

خویش را بدخُو و خالی می‌کنی

*حَبْر: دانشمند، دانا

*سَنی: رفیع، بلندمرتبه



اگر با کسی همانیده باشی، قصد دانشمند کردن او را داری و می خواهی به او یاد بدهی چگونه زندگی کند و چه فکرها و اعمالی از او سر بزنند. اما با این کار، خود را بدخو و خالی از حیات خواهی کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۱

مردۀ خود را رها کرده ست او

مردۀ بیگانه را جوید رفو

این نادان، مُرده من ذهنی خود را رها کرده و به فکر زنده کردن مُرده دیگران است و قصد دارد مردۀ بهتری از آن ها بسازد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۹

دیده آ، بر دیگران، نوحه گری

مدتی بنشین و، بر خود می گری

ای چشم و ای عقل من، تاکنون برای دیگران نوحه کرده ای و می خواستی آن ها را عوض کنی، پس از این بنشین به حال خودت گریه کن و نگران دیگران نباش.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

عَلْتی بتر ز پندارِ کمال

نیست اندر جان تو ای دُودَلال

*دُودَلال: صاحب ناز و کرشمه

ای من ذهنی متکبر، در جان تو، هیچ بیماری و مرضی بدتر از این که یک تصویر ذهنی کامل از خود ایجاد کرده‌ای و خود را عاقل و دانشمند می‌پنداری، وجود ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۵

از دل و از دیده‌ات بس خون رود

تا ز تو این مُعْجَبی بیرون رود

باید از دل و دیده‌ات، چندان خون برود یعنی بسیار زحمت بکشی تا اینکه خوی خودخواهی و پندارِ کمال از تو بیرون برود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۶

عَلَّتْ اَبْلِيسَ اَنَا خَيْرِي بَدَهَسْت

وین مرض در نفسِ هر مخلوق هست

مرض شیطان این بوده‌است که حاضر به خم شدن و تسلیم در برابر خداوند، نشده و می‌گوید: من از انسان برتر و بهتر هستم. بدان که این مرض در من ذهنی هر یک از آدمیان است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱

این دو ره آمد در رُوشِ یا صبرِ یا شُکرِ نَعَم

بی شمعِ رویِ تو نتان دیدن مر این دو راه را

*نتان: نتوان

زندگی دو راه دارد؛ یا صبر و یا شکر. اما بدون مرکز عدم و چشمان خداوند این دو روش را نمی‌توان دید.



[از لحاظ ساختاری، من ذهنی دائماً طلبکار است و گمان می‌کند اگر همانیدگی‌ها را زیاد کند، به زندگی می‌رسد، اما باوجود این که گاهی موفق به دستیابی به همانیدگی‌ها شده و گاهی هم نمی‌شود، درنهایت احساس بدبختی می‌کند و عاملش را شناس و سبب‌های بیرونی می‌داند. درحالی که انسان فضاگشا می‌داند زندگی از درون او آغاز می‌گردد.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۸

هر که ماند از کاهلی بی شکر و صبر

او همین داند که گیرد پای جبر

*کاهلی: تنبلی

هرکسی در اثر کاهلی من‌ذهنی، پندهای مولانا را بشنود و دوباره من‌ذهنی را ادامه بدهد، بی‌شکر و بی‌صبر می‌ماند و به‌ناچار پای جبر را می‌گیرد و می‌گوید من نمی‌توانم تغییر کنم و مجبورم در این وضعیت بمانم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۹

هر که جبر آورد، خود رنجور کرد

تا همان رنجوری‌اش، در گور کرد

*رنجور: بیمار

هرکسی که به جبر متوسل شود خود را بیمار می‌کند تا سرانجام همان بیماری من‌ذهنی او را در قبر ذهن می‌کشد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۷۰

گفت پیغمبر که رنجوری به لاغ

رنج آرد تا بمیرد چون چراغ



*لاغ: هزل و شوخی؛ در اینجا به معنی بددلی است.

*رنجوری به لاغ یعنی خود را بیمار نشان دادن، تمارض.

پیامبر (ص) فرمودند: [انسان به‌عنوان امتداد خدا و هشیاری حضور بیمار نیست]، اما اگر کسی از طریق سبب‌سازی و مسئله‌سازی در ذهن، بیهوده خود را به مریضی بزند، آنقدر درد ایجاد می‌کند که سرانجام چون چراغی خاموش می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۵

این قدر گفتیم، باقی فکر کن

فکر اگر جامد بود، رو ذکر کن

ما همین مقدار گفتیم، حال تو برو خودت فضاگشایی کن و بگذار فکرها از درونت بالا بیاید. اما اگر مرکزت جامد است و نمی‌توانی فضا را باز کنی، در این صورت ابیات مولانا را تکرار کن.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۶

ذکر آرد فکر را در اهتزاز

ذکر را خورشید این افسرده ساز

*اهتزاز: جنبیدن و تکان خوردن چیزی در جای خود

ذکر یعنی فضاگشایی و خواندن ابیات مولانا که فکر حقیقی را در آسمان درون برمی‌انگیزد و به «اهتزاز» درمی‌آورد. پس ذکر ابیات مولانا را خورشید من‌ذهنی افسرده‌ات قرار بده تا آن را به جنبش درآورد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۷

اصل، خود جذب است، لیک ای خواجه تاش

کار کن، موقوف آن جذبه مباش

*خواجه تاش: دو غلام را گویند که یک صاحب دارند.

ای کسی که هر دویمان یک خواجه و سرور داریم، عامل اصلی که در زنده شدن به زندگی به ما کمک می‌کند، جذبه زندگی‌ست. اما تو روی خودت کار کن؛ صبر و فضاگشایی را پیشه خود ساز، در انتخاب قرین دقت کن و از حبروسنی کردن دیگران بپرهیز.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۸

زانکه ترک کار چون نازی بود

ناز کی در خوردِ جانبازی بود؟

زیرا رها کردن کار شبیه ناز کردن و حس عدم نیاز به خداوند است. و ناز چگونه ممکن است شایسته مقام مردن نسبت به من ذهنی باشد؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۹

نه قبول اندیش، نه رد ای غلام

امر را و نهی را می‌بین مدام

ای جوان، با ذهنت نیندیش که اعمال قبول و یا رد است، بلکه پیوسته فضا را باز کن و امر و نهی زندگی را اجرا کن. زندگی خود به تو الهام می‌کند چه کاری انجام دهی و چه را انجام ندهی.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۸۰

مرغِ جذبه ناگهان پرد ز عَش

چون بدیدی صبح، شمع آنگه بکش

*عش: آشیانهٔ پرندگان

[اگر پیوسته روی خودت کار کنی] ناگهان به‌عنوان پرندهٔ جذبه از آشیانهٔ ذهن می‌پری. و اگر صبح حضور را دیدی، آن‌گاه شمع ذهن و سبب‌سازی آن را خاموش کن.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۸۱

چشم‌ها چون شد گذاره، نورِ اوست

مغزها می‌بیند او در عینِ پوست

*گذاره: آنچه از حدّ در گذرد، گذرنده.

وقتی چشم‌ها به‌وسیلهٔ هشیاری نظر نافذ شوند، درحقیقت این نور زندگی ست که از تفاوت‌های سطحی مانند رنگ، دین و باورها می‌گذرد و در پوستِ من‌ذهنی، مغز یا زندگی را در انسان‌ها می‌بیند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۸۲

بیند اندر ذره خورشیدِ بقا

بیند اندر قطره، کُلّ بحر را

*بحر: دریا



چنین دید نافذی، در هر انسانی خورشید بقا را می‌بیند، و می‌داند که هر انسانی، پتانسیلِ زنده شدن به خداوند را دارد. او در هر قطره، در هر انسان، دریای بی‌نهایت زندگی را می‌بیند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۶

ساخت موسی قدس در، باب صغیر

تا فرود آرند سر قوم زحیر

*قوم زحیر: مردم بیمار و آزار دهنده

حضرت موسی (ع) در قدس، دری کوچک ساخت تا شاهان و بزرگان بنی اسرائیل که دچار بیماری تکبر بودند به هنگام ورود به آن، سر خود را خم کنند. [به عبارتی خداوند دوزخ من‌ذهنی را می‌سازد تا من‌های ذهنی گردن‌کش، به جای سبب‌سازی ذهن به زندگی روی آورده و در برابر او تسلیم شوند].

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۷

زآنکه جباران بُدند و سرفراز

دوزخ آن باب صغیر است و نیاز

*جبار: ستمگر، ظالم

حضرت موسی به این دلیل آن در را کوچک ساخت که قومش مردمی زورگو، جبار و گردن‌کش بودند و مردم را مجبور می‌کردند تا به شیوه‌ای خاص زندگی کنند. دوزخ من‌ذهنی همان باب صغیر است تا به من‌های ذهنی یادآور شود که به زندگی نیاز دارند و باید در برابر خداوند تسلیم شوند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴

ناز کردن خوش تر آید از شکر

لیک، کم خایش، که دارد صد خطر

اگرچه به واسطه پندار کمالت، خود را از خداوند و مردم بی‌نیاز می‌دانی و به همین سبب، ناز کردن از شکر هم برایت شیرین تر است، اما تو نباید این شکر را بجوی، زیرا خطرات بسیاری دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۵

ایمن‌آبادست آن راه نیاز

ترک نازش گیر و، با آن ره بساز

راه نیاز یعنی فضاگشایی و آوردن عدم به مرکز، راهی توأم با امنیت و آبادانی درون و بیرون است. ناز را رها کن و با آن راه بساز یعنی دائماً فضاگشا باش و از سبب‌سازی، اظهار بی‌نیازی و ایجاد پندار کمال بپرهیز.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۲۲

اندرین ره، می تراش و می خراش

تا دم آخر، دمی فارغ مباش

در راه کوچک کردن من‌ذهنی و زنده شدن به زندگی مدام با تلاش و کوشش فضا را باز کن و تا وقتی که از ذهن جدا نشدی، از کار روی خود فارغ نشو.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۵

هر که را دیو از کریمان وا برد

بی گسش یابد، سرش را او خورد

هر کسی را که شیطان، نیروی همانیدگی جهان، از کریمانی مثل مولانا و یاران معنوی در گنج حضور جدا کند، او را بی کس پیدا می کند و مغزش یعنی زندگی اش را می خورد. برای مثال او را به غصه خوردن، کینه جویی و حسادت دعوت می کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۶

یک بدست از جمع رفتن یک زمان

مکر شیطان باشد، این نیکو بدان

*بدست: وجب

اگر به اندازه یک وجب از یاران عشقی دور شوی، خوب بدان که این فریب شیطان است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۴

صورتی را چون به دل ره می دهند

از ندامت آخرش ده می دهند

وقتی من های ذهنی فرم یک انسان و یا جسمی را به مرکزشان راه بدهند، سرانجام پشیمان می شوند و اظهار انزجار می کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۶۴

پند گفتن با جهولِ خوابناک

تخم افگندن بود در شوره‌خاک

*جهول: نادان

پند دادن به نادانی که در خوابِ همانیدگی‌ها فرو رفته‌است، فضا را باز نمی‌کند و شکایت می‌کند، مانند بذرافشانی در شوره‌زار بی‌فایده است. [با این اوصاف، هرکس باید از خود سؤال کند که آیا ایبات مولانا روی من اثر می‌گذارد، آیا کاربردشان را در خود پیدا می‌کنم و مطابق آن خودم را تغییر می‌دهم، یا من نیز جهولِ خوابناک هستم؟]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۶۵

چاکِ حُمق و جهل نپذیرد رفو

تخمِ حکمت کم دهش ای پندگو

*کم دهش: او را نده

*حُمق: نادانی

نادانی و جهل من ذهنی دوختنی نیست بنابراین ای پندگو، بذر حکمت و نصیحت را در زمینِ من ذهنی می‌فشان و سعی نکن یک من ذهنی تربیت‌شده و مهربان درست کنی، بلکه سعی کن تا از من ذهنی‌ات جدا شوی.

تنظیم‌کننده متن: فاطمه

گوینده: سرور



منابع: برنامه ۹۳۸ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com